حقوق شهروندی زنان در ایران عهد قاجار

هادی نوری [1]
عضو هیأت علمی گروه علوم اجتماعی دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان
محمدرضا غلامی
استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان
فرزانه اسمعیل‌پور لنگرودی
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه گیلان

مطالعات جامعه‌شناختی
(علمی ـ پژوهشی)
دوره ۲۷، شماره یک: ۱۴۳-۱۱۱
شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰
نمایه در ISC

دریافت ۹۸/۱۰/۱۲ پذیرش ۹۹/۴/۱۷

چکیده

مقاله حاضر درصدد است تا تصویر کلیت‌گرایانه از موقعیت اجتماعی زنان عهد قاجار را در یک خط سیر تاریخی قرار دهد و به این مسأله بپردازد که حقوق شهروندی زنان در عصر قاجار تا چه اندازه، تحت چه اشکال و با تبعیت از کدام منطق تحول تاریخی رنگ واقعیت به خود گرفته است؟ بر این اساس، از نظریه سه مرحله‌ای تحول تاریخی حقوق شهروندی مارشال برای هدف توصیف حقوق زنان بهره می‌گیرد. روش بررسی موضوع مطالعه موردی تاریخی است که در آن از روش اسنادی برای گردآوری اطلاعات و روش تطبیق الگو برای تحلیل اطلاعات استفاده می‌کند. نتایج حاکی از آن است که تحول حقوقی زنان در دوره قاجار عمدتاً در برخی شاخص‌های حقوق مدنی رخ داده است. هیچ‌کدام از دو شاخص حقوق سیاسی تحقق نیافت و حقوق اجتماعی تنها در شاخص آموزش شاهد تغییر ملموس بود. بدین‌ترتیب، زنان دوره قاجار تنها توانستند با کسب دستاوردهایی در زمینه آزادی‌های فردی تا مرحله نخست توالی تاریخی حقوق شهروندی پیش بروند و با ناکامی کامل در عرصه سیاسی به موفقیت‌های نخستین در حقوق اجتماعی دست یابند.

کلیدواژگان: زنان، قاجار، حقوق شهروندی، حقوق مدنی، حق رأی

[1] پست الکترونیکی نویسنده رابط: h.k.noori@gmail.com

بیان مسأله

ایران قاجار با یک اقتصاد معیشتی وابسته به زمین و جمعیت حدود پنج میلیونی در سال ۱۸۰۰ و حدود نه میلیونی در سال ۱۹۰۰ شناخته می‌شود که اکثریت آنان روستایی بودند و با کشاورزی گذران می‌کردند (فلور، ۱۳۸۶: ۵). حکومت قاجار غیرمتمرکز، ازهم‌گسیخته و ناتوان بود. نه قانون سراسری وجود داشت و نه پول واحدی (Soucek, 2001: 51-87). برغم آن‌که ساختار اقتصاد در حال گذار و تأثیرات سرمایه‌داری بر سیستم سنتی و شبه‌فئودالی ایران قابل توجه می‌نمود، جولیان باریر معتقد است: «ایران در آغاز قرن نوزدهم هنوز یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان بود» (Bharier, 1971: 20).

این تصویر خشن و ایستا از ایران قرن نوزدهم وقتی وارد حوزه زنان می‌شود غم‌انگیز و تاریک‌تر می‌گردد (McElrone, 2005: 298). در بیشتر تاریخ‌نگاری‌های قرن نوزدهم از زنان به‌عنوان "زندانیان" گرفتار در دون‌پایگی جنسیتی خود یاد شده است که «اغلب زنان زندگی کنترل شده، محدود، و اسارت‌باری داشتند...» (Esfandiari, 1997: 20). سمیویل ویلسون، محقق اواخر قرن نوزدهم، درخصوص این انزوای اجباری زنان می‌گوید: «زندگی زناشویی مرکز توجه زن بود. زنان، از هر طبقه اجتماعی، پس از ازدواج تنها نگران راضی نگه‌داشتن شوهرانشان بودند و در نقش یک برده جز تأمین لذت و آسایش شوهر سودای دیگری در سر نداشتند» (Nashat, 1983: 14-15). چنین تصویرهای غم‌انگیزی هم در نزد زنان روشنفکر عهد قاجار مانند فخرآفاق پارسا دیده می‌شود که می‌گوید: «... حقوق فردی و اجتماعی حتی آزادی خدادادیمان به‌دست مردان بی انصاف افتاده» (روزنامه جهان‌زنان، ۱۳۰۰: ۷۰) و هم نزد روشنفکرانی مانند میرزا آقاخان کرمانی که: «زنان ایرانی نه‌تنها در نظرها خفیف و بی‌وقار و حقیر، ضعیف و مانند اسیرند بلکه از دانش مهجور و از فخر بینش دور و از همه چیز عالم بی‌خبرند...» (آقاخان کرمانی، ۱۳۲۱ ق: ۲۰). تصویری که در آن، زنان در کل حتی با ملاحظه معیارهای اسلامی تحت ستم بودند. چنان‌که شیان در سال ۱۹۲۷ م/۱۳۰۵ ش نوشت: «موقعیت زنان در این کشور از تقریباً تمامی سرزمین‌های اسلامی پایین‌تر است: شکاف عظیمی میان زن قاهره‌ای و استانبولی با زن تهرانی وجود دارد» (Sheean, 1927: 232).

قطعیت‌انگاری این تصویر کلیت‌انگارانه درباره موقعیت اجتماعی زنان قاجار البته تقلیل واقعیت و نادیده‌انگاشتن تحولات فکری و اقدامات عملی زنان در قرن نوزدهم است که طی چندین فرآیند همزمان مردان و زنان را به سوی درک و سپس مطالبه حقوق و آزادی‌های انسانی سوق داد (Bayat, 1982). فرآیندهایی چون آشنایی فزاینده ایرانیان با اندیشه‌های غربی؛ شکل‌گیری تدریجی هویت ملی در نتیجه ارتباط با ملل دیگر؛ گسترش بحث‌های روشنفکری در کشور به کمک وسایل جدید ارتباطی مانند تلگراف و روزنامه؛ گسترش آهسته تحصیلات جدید؛ رشد طبقه متوسط جدید بازاری؛ پیدایش فرقه‌های شیعی طرفدار مشارکت اجتماعی بیشتر زنان؛ و بالاخره گفتمان روشنفکری دامنه‌دارتری در سراسر خاورمیانه درباره نقش اجتماعی زنان که در اواخر قرن نوزدهم از دل گفتمان‌های روبه‌رشد ملی‌گرایی زاده شد (McElrone, ibid: 300).

نتیجه این رخدادها، گسترش حضور اجتماعی زنان در پایان قرن نوزدهم همزمان با رشد گفتمان عمومی زنان در کل خاورمیانه بود. انقلاب مشروطه برای بسیاری از محققان در حکم آغاز «بیداری» زنان تلقی شده است. منگل بیات سال‌های انقلاب مشروطه را «دوره ظهور ناگهانی خودآگاهی فردی و سیاسی مردان و گروهی کوچک اما فزاینده از زنان» معرفی می‌کند (Bayat, 1978: 296) و سیما بهار آن را صحنهٔ «نخستین همراهی گروهی از زنان و مردان در فعالیت اجتماعی» می‌شمارد (Bahar, 1983: 179-180). با این همه، حضور اجتماعی زنان بسی قبل از انقلاب مشروطه بود که با آن تعمیق یافت.

هدف پژوهش حاضر این است که با نشاندن صحنه‌های فعالیت زنان عهد قاجار در تصویر بزرگتری از بافت‌های اجتماعی ـ تاریخی از مقطع‌انگاری تاریخی پرهیز کند لذا مسأله این است که برخی حضورهای سنت‌شکنانه زنان در نیمه قرن نوزدهم را باید تحرکاتی مقطعی دانست که در وضعیت کلی زنان عضر قاجار بی‌نتیجه ماند یا قطعاتی از یک پازل اجتماعی که به تغییر موقعیت اجتماعی (حقوق شهروندی) زنان در پایان قرن منتهی گردید. آیا زنان در این عصر به آگاهی از خویشتن به‌عنوان یک شهروند دست یافتند؟ حقوق شهروندی زنان در عصر قاجار تا چه اندازه، تحت چه اشکالی و با کدام منطق تحول تاریخی رنگ واقعیت به‌خود گرفته است؟

پیشینه پژوهش

بررسی وضعیت شهروندی زنان در عهد قاجار مستلزم واکاوی انتقادی پرسش‌ها و پاسخ‌های تحقیقات پیشین است. از منابع دست اول عصر قاجار می‌توان به *تاریخ عضدی* تألیف شاهزاده احمدمیرزا عضدالدوله فرزند فتحعلی‌شاه قاجار و *سرگذشت تاج‌السلطنه* (۱۳۶۲) تألیف دختر ناصرالدین‌شاه اشاره کرد. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه* (۱۳۴۵) از رجال دربار ناصری به‌نوعی وقایع‌نگار آن عصر به‌شمار می‌آید. *شرح زندگانی من* (۱۳۷۷) عبدالله مستوفی درباره جزئیات مسائل اجتماعی، *وقایع اتفاقیه* (۱۳۶۱) به‌عنوان مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیسی و *خاطرات عبدالله بهرامی* (۱۳۶۳) درباره اوضاع اجتماعی اواخر سلطنت ناصرالدین شاه تا ابتدای کودتا، *تاریخ بیداری ایرانیان* (۱۳۶۲) تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی و *حیات یحیی* تألیف یحیی دولت‌آبادی حاوی گزارش‌های فراوان درباره نقش زنان است.

در خصوص منابع معاصر می‌توان به *تاریخ مشروطه ایران* (۱۳۵۴) احمد کسروی بعنوان یکی از منابع جامع انقلاب مشروطه و پس از آن اشاره کرد. کتاب بدرالملوک بامداد با عنوان *زنان ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید* (۱۳۴۸) و عبدالحسین ناهید با عنوان *زنان ایرانی در جنبش مشروطه* (۱۳۶۰) بطور مستقیم به مسأله زنان در عصر قاجار پرداخته‌اند. *جنبش حقوق زنان در ایران* (۱۳۸۴) الیز ساناساریان از معدود کتاب‌های نوشته شده درباره حقوق زنان تا انقلاب اسلامی ایران است. سیما بهار در کتاب *زمینه تاریخی جنبش زنان ایران* (۱۹۸۴) و گیتی نشاط با مجموعهٔ تحقیقات *زنان و انقلاب ایران* (۱۹۸۳) به نقش اجتماعی زنان دوره قاجار پرداخته‌اند. در اواخر دهه ۱۹۷۰ منگل بیات فیلیپ در یکی از نخستین مجموعه‌های انگلیسی زبان درباره مطالعات زنان خاورمیانه به بررسی موقعیت سیاسی زنان در عصر مشروطه می‌پردازد. *تاریخ خانم‌ها* (۱۳۹۲) متعلق به بنفشه حجازی با بررسی خاطرات سفرنامه‌نویسان و ژانت آفاری در *جنبش‌های فمینیستی در ایران دوره قاجار* (۱۳۸۴) به بررسی موقعیت فکری و اجتماعی زنان می‌پردازند. نیره توحیدی در مقاله «بازنگری در قلمرو جنسیت» (۱۳۷۲) به بررسی دو اثر معایب الرجال از بی بی خانم استرآبادی می‌پردازد. منصوره اتحادیه (۱۳۷۳) در مقاله «زن در جامعه قاجار؛ موقعیت اجتماعی زنان در آغاز ۱۴ ه.ق»، به مشکلات تاریخ‌نگاری

زنان می‌پردازد. بعلاوه می‌توان به مقاله «انجمن‌های زنان در دوران مشروطه» (۱۳۸۵) گلناز سعیدی، «بررسی کنش‌های جمعی زنان ایران دوره قاجار» (۱۳۸۹) سید سعید زاهد زاهدانی و همکاران، «تکاپوی زنان عصر قاجار: فردیت، جهان سنت و گذار از آن» (۱۳۸۸) سهیلا ترابی فارسانی و «از خلوت خانه تا عرصه اجتماع» (۱۳۸۹) سیمین فصیحی در بررسی مسأله زنان اشاره کرد.

ادبیات نگاشته‌شده و تولیدشده مذکور اطلاعات سودمند و گاه دقیقی درخصوص وضعیت اجتماعی زنان در عصر قاجار ارائه می‌کنند. هدف پژوهش حاضر ترسیم این وضعیت از منظری متفاوت است که در آن به این ادبیات به‌مثابه داده‌های قابل‌اتکا می‌نگرد اما از آنها فراتر می‌رود و با پرهیز از مقطع‌انگاری، توصیف رویدادهای تاریخی از یک منطق نظری تبعیت کند. جامعه‌شناسی تاریخی این ابزار و منطق را برای نگارش متفاوت تاریخ زنان ارائه می‌کند.

چارچوب نظری

ادبیات شهروندی بسیار گسترده و طی ادوار مختلف برحسب فلسفه سیاسی موجود دستخوش تغییراتی شده است. از ارسطو به‌عنوان آغازگر نظریه شهروندی پیشامدرن گرفته تا برداشت رومی مسیحی شهروندی ناظر به برابری اخلاقی موجودات انسانی که مبنای ایده اولیه مفهوم شهروندی مدرن ماکیاول، هابز، لاک، روسو، کانت، مارکس و وبر قرار گرفت (فالکس، ۱۳۸۱: ۳۵-۲۶). این نظریه‌پردازان در فراهم‌نمودن مقدمات شهروندی مدرن دخالت داشتند ولی هیچ کدام به شاخص‌سازی حقوق شهروندی نپرداختند. در قرن بیستم افرادی چون تالکوت پارسونز، جیمز کلمن، آنتونی گیدنز، تی. اچ. مارشال، برایان ترنر و توماس ژانوسکی به شاخص‌سازی حقوق شهروندی پرداختند. ترنر شهروندی را به صورت یک فرایند شامل چهار مؤلفه شکل اجتماعی، قلمرو اجتماعی، گونه اجتماعی و محتوای اجتماعی شهروندی می‌دید (Turner, 2001: ch.1). ژانوسکی با انتقاد به نظریه مارشال، ترنر و بندیکس و این‌که آنها با پذیرش مدل سه‌تایی، حقوق غیرمتجانس را با هم یکی کرده‌اند، مدل چهارتایی شامل حقوق قانونی، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی و حقوق مشارکت ارائه می‌دهد و معتقد است

با افزودن حقوق مشارکت، بهتر می‌توانیم به تحلیل حقوق شهروندی در کشورهای مختلف بپردازیم (Janoski, 1998: ch.2).

در تحلیل نظریه‌های مذکور باید گفت برای پژوهش حاضر پیگیری ماهیت تاریخی تحول حقوق شهروندی در دوره قاجار حائز اهمیت است. الگوهای نظری ترنر و ژانوسکی سعی در ارائه شاخص‌سازی متفاوت با نظریه مارشال دارند اما نکته مهم وجه غیرتاریخی نظریه‌های آنهاست. گفتمان‌های بعد از سال ۱۹۴۵ با تحلیل‌های جامعه‌شناختی مارشال دچار دگرگونی شد. چنان‌که به‌ویژه در اسکاندیناوی، موجب تکمیل سایر نظریه‌های سوسیال‌دموکراتیک دولت رفاهی شد. اگرچه مارشال الگوی مشروعیت حقوق شهروندی را با تأکید بر وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه انگلیس ترسیم نمود، نظریه وی توسط جامعه‌شناسان دیگر مانند بندیکس، رکان و ترنر مورد استفاده قرار گرفت و تقویت گردید. در واقع، مارشال را می‌توان رأس قله هرم حقوق شهروندی و نظریه شهروندی وی را نقطه عطف مباحث جدید شهروندی دانست (ربانی و دیگران، ۱۳۸۵: ۸۹). از این رو، چارچوب نظری تحقیق حاضر براساس نظریه مارشال قرار دارد.

نظریه مارشال انعکاسی از گسترش حقوق اجتماعی به دنبال ظهور دولت رفاه در دوره بعد از جنگ جهانی دوم در انگلستان بود (اسمیت، ۱۳۸۸: ۵۲). او در *شهروندی و طبقه اجتماعی* (۱۹۵۰) اصول و تعامل میان شهروندی و طبقه اجتماعی را در نظام سرمایه‌داری به‌عنوان نظامی پویا مطرح می‌کند که در آن برخورد مداوم میان شهروندی و طبقات اجتماعی تعیین‌کننده زندگی سیاسی و اجتماعی است (Oliver & Heater, 1994: 34). به‌نظر او، «شهروندی موقعیتی است که به افراد عضو کامل یک اجتماع اعطا می‌شود. تمام افرادی که شهروند تلقی می‌شوند، در حقوق و وظایفی که موقعیت شهروندی‌شان به آنان اعطا کرده، با هم برابرند. هیچ اصل عامی وجود ندارد که تعیین کند این حقوق و وظایف چه باید باشند، اما جوامعی که شهروندی در آنها یک نهاد توسعه‌یافته است، تصویری از شهروندی ایده‌آل ایجاد می‌کنند که دستاوردهای سایر جوامع در مقابل آن می‌تواند اندازه‌گیری شده و آرمان‌ها به سوی آن هدایت شود» (Marshall, 1950: 150). مارشال توالی تاریخی حقوق شهروندی را در سه بعد مدنی، سیاسی و اجتماعی

پی می‌گیرد و هر بعد را در یک قرن قرار می‌دهد. حقوق مدنی در قرن هجدهم، حقوق سیاسی در قرن نوزدهم و حقوق اجتماعی در قرن بیستم توسعه یافتند (Ibid: 21).

منظور از حقوق مدنی شامل «حقوق لازم برای آزادی فردی – آزادی شخص، آزادی بیان، آزادی اندیشه و عقیده، حق مالکیت و انعقاد قراردادهای معتبر، و حق برخورداری از عدالت است» (Ibid: 10). اصل بر این است که این حقوق برای همگان – گذشته از موقعیت شهروندی یا اقامت آن‌ها در یک کشور- قابل صدق باشد. چنانکه حتی گردشگرانی که از یک کشور دموکراتیک عبور می‌کنند نیز باید از این حمایت‌ها برخوردار باشند (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۲۱۷-۲۱۹).

حقوق سیاسی سده نوزدهم، فرآورده و تبعی حقوق مدنی بودند (Marshall, ibid: 78). منظور از حقوق سیاسی، «حق مشارکت در اعمال قدرت سیاسی به عنوان عضو مجموعه‌ای که قدرت سیاسی را اعمال می‌کنند یا از طریق انتخاب نماینده است. نهادهای مرتبط با حقوق سیاسی عبارتند از پارلمان و شورای دولت محلی» (Ibid: 11). حقوق سیاسی برای مشارکت فعالانه در فرآیندهای دموکراتیک حکومت ضروری است و شامل موارد حق رأی و تصدی مسئولیت در سطوح مختلف حکومت است.

حقوق اجتماعی در قرن ۱۹ با توسعه تحصیلات اولیه همگانی رواج یافت ولی تنها در قرن ۲۰ بود که به همکاری برابر با سایر بخش‌های شهروندی رسید. منظور از حقوق اجتماعی «برخورداری حداقلی از رفاه اقتصادی و حق مشارکت کامل در میراث اجتماعی و حق زندگی به‌عنوان یک انسان متمدن بر اساس استانداردهای رایج در جامعه می‌باشد. نهادهای مرتبط با حقوق سیاسی عبارتند از نظام آموزشی و خدمات اجتماعی» (Ibid: 11). بر این اساس، حقوق اجتماعی شامل حق کار کردن؛ برابری فرصت‌ها (آموزش، بازار کار)؛ بهره‌مندی از خدمات بهداشتی، رفاهی و خدمات اجتماعی در مواقع بیکاری یا ناتوانی برای کار؛ برخورداری از استاندارد معین آموزشی است.

حوزه‌های سه گانه حقوق شهروندی نظریه مارشال براساس شاخص‌های زیر طراحی می‌شود:

جدول ۱. شاخص‌های شهروندی بر اساس طرح مارشال

حقوق شهروندی

حقوق مدنی	حقوق سیاسی	حقوق اجتماعی
آزادی شخصی؛ آزادی بیان، اندیشه و عقیده؛ حق مالکیت؛ حق اشتغال؛ حق تشکیل اجتماعات و انجمن‌ها حق برخورداری از عدالت و برابری قانونی	حق رأی دادن حق انتخاب شدن	حق آموزش حق بهداشتی حق رفاه و تأمین اجتماعی

از دید مارشال، در جامعه مدرن معاصر هر سه حوزه حقوق شهروندی حائز اهمیت‌اند اما حقوق اجتماعی شهروندی دارای اهمیت خاصی برای جوامع مدرن و توسعه یافته است. حقوق اجتماعی به شهروندی محتوای واقعی می‌بخشند چرا که این حقوق، شهروندی را بر مبنای منابع عمومی جامعه استوار می‌سازند (فالکس، همان: ۱۵۲).

روش پژوهش

روش تحقیق حاضر مطالعه موردی تاریخی است که طی آن یک پدیده با استفاده از روش‌های گوناگون جمع‌آوری داده‌ها در مدت زمانی طولانی منتج به اطلاعات وسیع می‌گردد (کرسول، ۱۳۷۳: ۱۲). اطلاعاتی که «با عنایت به هدف آشکار بیرون کشیدن نتایج نظری از آن، در کنارهم چیده می‌شوند» (بلیکی، ۱۳۹۰: ۲۸۱). روش گردآوری این اطلاعات از نوع اسنادی است و در قالب تاریخ مکتوب است (بیکر، ۱۳۷۷: ۳۲۶). در تحلیل اطلاعات از روش تطبیق الگو (نوع تبیین‌های رقیب) استفاده می‌شود که طی آن الگوی مبتنی بر تجربه تاریخی با الگوی نظری پیش‌بینی‌شده مقایسه می‌شود. موفقیت‌آمیزبودن تطبیق الگوی تجربی با یکی از الگوهای رقیب

به‌معنای درستی آن الگوی نظری است (یین، ۱۳۷۶: ۱۵۴). هدف این است که قدرت شاخص‌های الگوی نظری درباره سیر تاریخی حقوق شهروندی زنان در ایران سنجیده شود. واحد تحلیل پژوهش حاضر زنان دوره قاجار هستند و فعالیت‌های جمعی و کنش‌های اجتماعی آنها مسأله مورد بررسی است.

یافته‌های پژوهش

جستجوی پویایی جایگاه اجتماعی زنان عصر قاجار در قالب منطق تحول تاریخی حقوق شهروندی صورت می‌گیرد. از این رو، تجلیات حقوق شهروندی زنان به‌منزله قطعاتی از یک زنجیره تاریخی نگریسته می‌شود که در بستر زمان زمینه تغییر موقعیت اجتماعی آنها را فراهم می‌سازد. این بخش به‌دور از ایستابینی و با اتخاذ منطقی تاریخی در جستجوی این تظاهرات خواهد بود تا ببیند این فعالیت گسترده و پرشور زنان از همه طبقات شهری (فوران، ۱۳۹۰: ۲۷۶) تا چه اندازه با شاخص‌های سه‌گانه حقوق شهروندی همخوانی دارد. انطباقی که در صورت تحقق هم به معنای صحت الگوی نظری است و هم نمایی از الگومندی تغییرات عصر قاجار.

الف) حقوق مدنی

حقوق مدنی شامل موارد زیر است: آزادی‌های شخصی؛ آزادی بیان؛ حق مالکیت؛ حق اشتغال؛ حق تشکیل اجتماعات و انجمن‌ها، حق برخورداری از عدالت.

- **آزادی‌های شخصی**

در جامعه عهد قاجار، فاصله چندانی بین کودکی و ازدواج دختران وجود نداشت. دختران اغلب از هفت تا سیزده سالگی ازدواج می‌کردند و هیچ‌گونه اختیاری در برگزیدن همسر آینده خود نداشتند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۵؛ اوبن، ۱۳۶۲: ۱۱۰). گاسپار درووِیل می‌گوید: «در ایران، فروش دختران، شوهر دادن و یا تقدیم کردن آنان به شخصیت‌های عالی رتبه، من جمله پادشاه، برای به دست آوردن جاه و مقام و یا جلب حمایت آنها امر رایجی است» (درووِیل، ۱۳۳۷: ۵۶).

گزارش‌ها در این خصوص متعدد است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۳۷۷؛ عضدالدوله، ۱۳۵۵: ۲۰۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۵: ۱۹۰؛ پولاک، همان: ۱۶۱؛ واتسن، ۱۳۵۵: ۲۵۷).

این فقدان آزادی شخصی بواسطه فرودست پنداری زنان حتی از بدو تولد نوزاد دختر به شیوه‌های مختلف در پیکر اجتماع تزریق می‌شد. گزارش مستقیم کارلاسرنا به‌خوبی این واقعیت را منعکس می‌سازد: «به نوزاد دختر چندان محلی نمی‌گذارند و گاهی بی‌اعتنایی در مورد دختران به افراط می‌کشد. در میان مردم نیز برای کوچکترین نقطه ضعف ـ که نوزاد دختر در بدو تولد با خود دارد– با تعصب کینه‌آمیز... برخورد می‌گردد» (کارلاسرنا، ۱۳۶۲: ۲۹۷). یادداشت‌های لیدی شیل و کولیور رایس مکمل گزارش کارلا سرنا هستند (شیل، ۱۳۶۲: ۹۲؛ رایس، ۱۳۳۶: ۹۲). همچنین عبدالله بهرامی در اواخر دوره قاجار می‌نویسد: «در مجالس ممکن نبود کسی اسم عیال خود را ادا کند؛ تمام به ایما و اشاره و کلمه عورت آنها را خطاب می‌کردند» (بهرامی، ۱۳۴۴: ۵۷۸؛ نگاه کنید به: دروویل، همان: ۱۵۲).

در کنار عقد دائم، صیغه‌کردن دختران و زنان براساس قرارداد و توافق وجود داشت (پولاک، همان: ۱۷۰؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۹۴). همچنین «ازدواج با دختران یا زنانی که از طریق جنگ‌ها و یا دزدیده شدن و یا تجارت برده، اسیر و فروخته می‌شدند» (هدایت، ۱۳۶۲: ۴۰). حق طلاق با مردان بود و با بهانه یا بدون هیچ بهانه‌ای از نازایی و خروج از جاده عفاف تا عیوب جسمی مانند نابینایی به اجرا گذاشته می‌شد (پولاک، همان: ۱۵۱). البته «وضع زنان روستایی و عشایر به مراتب بهتر از زنان شهری است» (شیل، ۱۳۶۲: ۸۷).

برغم آن‌که پولاک می‌گوید «زن ایرانی در خروج از منزل آزادی بسیاری دارد» (۱۳۶۲: ۱۵۷)، این خروج عمدتاً به جهت تهیه مایحتاج منزل از بازار و به بهانه آن (دروویل، همان: ۹۱؛ فووریه، ۱۳۶۸: ۶۲) یا شرکت در مراسم عزاداری ماه محرم، روضه‌خوانی و نمایش‌های تعزیه بود (دلریش، همان: ۷۱؛ Binning, 1857: 396). بلوشر گزارش می‌کند «در گردش‌های دسته‌جمعی زنان نیز شرکت می‌کنند اما همیشه در حوزه خانواده» (بلوشر، ۱۳۶۹: ۸۳)، یا رایس می‌گوید: «کمتر زنی است که پا از شهر خود بیرون نهاده باشد و اگر چنین زنانی یافت شوند استثنا به‌شمار می‌آید» (رایس، همان: ۴۱). شیل می‌گوید زنان طبقات پایین شهری راحت‌تر

بیرون می‌رفتند (شیل، ۱۳۶۲: ۱۴۷)، اما زنان اعیان شهری بیشتر وقت خود را در "اندرونی" ها می‌گذراندند (Nashat, ibid: 20).

این عدم اختلاط با مردان در بازار، مراسم عاشورا و زیارت امامزاده‌ها نیز حتی‌المقدور رعایت می‌شد. در بامداد آورده است که پیاده‌روهای خیابان‌های اصلی تهران از ساعت ۴ عصر زنانه/مردانه می‌شد و هر گروه می‌بایست از پیاده رو یک‌سوی خیابان استفاده می‌کرد (بامداد، ۱۳۵۶: ۸۸). اعظام قدسی نیز می‌گوید: «هنگامی که وسیله نقلیه واگن با اسب در ایران بکار افتاد، باز محل نشستن مردان و زنان در آن جدا بود» (اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۲۹). حتی برخی از اماکن تفریحی و زیارتی مختص به زنان بود. اوژن فلاندن در سفرنامه خود گزارش می‌دهد که در بین راه همدان به کنگاور، به باغی برخوردند که به علت اختصاصی بودن آن برای تفریح زنان، نتوانستند در آن استراحت کنند (فلاندن، ۱۳۵۵: ۱۸۵؛ همچنین نگاه کنید به: اورسل، ۱۳۶۲: ۱۸۵).

حضور اجتماعی زنان جدای از تفکیک فیزیکی، همواره با پوشش سخت سنتی و ملاحظات اخلاقی نیز همراه بود. پولاک می‌گوید: «هرگاه در کوچه بر اثر تصادف حجاب زنی از صورتش بیفتد، رسم چنین است که مردی که با او روبرو است روی بگرداند تا آن زن دوباره حجاب خود را مرتب کند. حتی زن پیر گدای کوچه و بازار نیز بدون نقاب دیده نمی‌شود» (پولاک، همان: ۱۵۶؛ همچنین در فووریه، همان: ۱۱۸؛ ویلس، همان: ۱۰۳). این محدودیت‌ها در شهرهای بزرگ بیش از شهرهای کوچک و روستاها اعمال می‌شد و در میان زنان خانواده‌های ثروتمند بیش از افراد فقیر وجود داشت (رابینو، ۱۳۴۳: ۴). در نتیجه، میزان این آزادی به طبقه اجتماعی، اعتقادات دینی، قومیت، و منطقه زندگی روستاییان بستگی داشت (Paydar, 1995: 37-40).

با این همه، برغم خواست آزادی و برابری زنان (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۲: ۳۳) و رهایی از اسارت منزل حتی به بهانه «شیوع بیماری وبا در تبریز» (شیل، همان: ۲۳-۲۲)، بنظر می‌رسد با فروکش کردن شعله‌های انقلاب مشروطه، زنان بار دیگر به کنج خانه‌ها خزیدند، تنها تنی چند انگشت‌شمار از زنان فعال و روشنفکر همچنان در فعالیت‌های مختلف شرکت داشتند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۵۱: ۷۷).

- **آزادی بیان، اندیشه و ایمان**

جامعه مردسالار عصر قاجار بر این باور بود که زن نباید چیزی بداند و بفهمد و ضرورتی ندارد زنان خط و سواد بیاموزند چراکه «طایفه زنان گیسوشان بلند و عقلشان کوتاه است» (مراغه‌ای، همان: ۵۸). کارلا سرنا، سیاح اروپایی نیز می‌گوید: «در اندرون زن‌ها کم می‌نویسند و کم کتاب می‌خوانند، کتاب و قلمدان جای خود را به وسایل دیگری از قبیل آینه و سرمه‌دان داده است» (کارلا سرنا، ۱۳۶۲: ۷۳).

بااین‌همه، از دوره ناصرالدین شاه تغییراتی در جامعه ایجاد شد. در ابتدا زنان درباری و طبقات بالای جامعه شروع به نوشتن کردند. نامه‌های مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه و فروغ‌الدوله و *تاج‌السلطنه* دختران ناصرالدین شاه در کنار سه سفرنامه یکی به نظم و دو تا به نثر از زنان این دوره باقی است. سفرنامه منظم دختر فرهاد، سفرنامه منثور سکینه سلطان و سفرنامه خاور بی بی شادلو نمونه‌های این مورد هستند (مشیرسلیمی، ۱۳۳۵: ۱۶۷). همزمان، روزنامه‌های منتشر شده در خارج از کشور مانند «اختر»، «قانون»، «حبل‌المتین»، و «ثریا» و «پرورش» چاپ مصر تأثیر عظیمی در نشر افکار آزادی‌خواهی داشتند. زنان روشنفکر و باسواد ایرانی نیز روزنامه‌ها را می‌خواندند و گاه خود در آنها مطلب می‌نوشتند (رجوع شود به: قانون، شماره ۱۵؛ ثریا، شماره ۲۷؛ ندای وطن، شماره ۱۲).

در ادامه، زنان برای رساتر ساختن صدای خود، شروع به انتشار نشریه‌هایی نمودند که عقاید و نظرات آزادی‌خواهانه آنان را منعکس سازد. اولین نشریه زنان در سال ۱۲۸۹ ه.ش بنام «دانش» توسط انجمنی از زنان منتشر شد که سردبیرش خانم دکتر کحال دختر یعقوب جدیدالاسلام همدانی بود (رابینو، ۱۳۷۲: ۱۴۱). نشریه «شکوفه» به سردبیری مریم عمید مزین‌السلطنه در سال ۱۲۹۲ ش؛ «زبان زنان» در اصفهان به سال ۱۲۹۷ ه.ش که مجوز انتشار آن به‌نام صدیقه دولت آبادی بود؛ «نامه بانوان» به سردبیری شهناز آزاد در سال ۱۲۹۹ ش، «عالم نسوان» ۱۲۹۹ ه.ش به صاحب امتیازی نوابه صفوی؛ «جمعیت نسوان وطن‌خواه» در سال ۱۳۰۲ ش توسط خانم محترم اسکندری؛ و «جهان آفاق» متعلق به فخرآفاق پارسا به سال ۱۲۹۹ ه.ش در مشهد از جمله

نشریاتی بودند که توسط زنان منتشر شد (ناهید، همان: ۱۲۰–۱۱۹؛ شیخ‌الاسلامی، همان: ۱۷۰–۸۰) و نمایانگر آزادی بیان زنان بویژه در دوران پسامشروطه است.

در حوزه آزادی عقیده و مذهب، آبراهامیان به اختلافات مذهبی گاه آشکار و گاه پنهان جمعیت‌های مذهبی کشور اشاره می‌کند (۱۳۸۸: ۲۲–۲۱). وضعیت در حدی بود که به قول پولاک: «برای هر فرقه جدید دینی فوراً طرفداران بسیاری پیدا می‌شود» (پولاک، همان: ۲۲). برغم تمام مسائل و فشارهای مرسوم در خصوص اعتقادات غیرمسلمانان و اقلیت‌های دینی مانند یهودیان و زرتشتیان (همان: ۲۷–۲۶؛ ۳۲–۳۰)، لیدی شیل معتقد است: «در اینجا کم و بیش آزادی‌های مذهبی رعایت می‌شود و غیر از تعدیات گاه و بیگاه مردم متعصب نسبت به جماعت یهود و مسیحی، به‌طور کلی هیچ‌گونه مجوزی بر مبنای اصول مذهبی، قوانین جاری و سیاست دولت، جهت بدرفتاری با پیروان عقاید دیگر وجود ندارد» (شیل، همان: ۱۵۲–۱۵۱).

این روایت از وضعیت مذهب دوران قاجار که البته شامل قشر زنان هم می‌شد با رویه متساهلانه شاهان قاجار نسبت به اهل سنت تقویت می‌شود. مؤلف کتاب *تحفه ناصری* به آزادی مذهبی اهل سنت شافعی در داشتن مسجد مستقل و اقامه نماز در سنندج تاکید اشاره می‌کند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵). جیمز موریه، منشی سفیر انگلیس در تهران از مساجد مستقل سنیان در بوشهر یاد می‌کند (موریه، ۱۳۸۶: ۱۰۰). ارنست اورسول، جهانگرد بلژیکی از حج سالانه ترکمن‌های سنی سخن می‌گوید «بی‌آنکه با کوچکترین آزار یا ناراحتی مواجه شوند» (اورسول، ۱۳۸۲: ۳۲۹). هم‌چنین نامه قائم‌مقام فتحعلی‌شاه مبنی بر این‌که «دما و نفوس مسلمانان و شیعیان، بل جهودان و سنیان هم... در امن و امان است» (قائم‌مقام فرهانی، ۱۳۸۹: ۱۵۹) و دستور ناصرالدین شاه مبنی بر نهی شدید برخی شیعیان از سب و توهین به رموز اهل تسنن (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۷۷) نشان از آزادی نسبی مذهبی در جامعه قاجار دارد.

- **حق مالکیت**

پولاک، پزشک ناصرالدین‌شاه، مدعی است: «در ایران دفاتر اسناد رسمی وجود ندارد و تملک در جایی به ثبت نمی‌رسد و فقط ملایی در دفتری به‌نام «قباله» آن را تأیید می‌کند. هر کسی می‌تواند با جلب نظر متصدی امر قباله‌ای جعلی با تاریخی قبل از قباله اصلی تهیه کند» (۱۳۶۸: ۲۲۶). در

تحقیقی مربوط به سال ۱۸۵۳-۱۸۵۲ از تهران نیز ادعا شده است که حداکثر فقط یک درصد زنان صاحب ملک بودند و درصد کمتری حتی مغازه داشتند (Vanessa, 2005).

بررسی اسناد حقوقی نشان می‌دهد گزارش پولاک تاحدی ساده‌سازی واقعیت است و موارد متعددی از ادعا و حق مالکیت زنان در عصر قاجار وجود دارد. برای مثال، می‌توان به ادعای مالکیت زبیده خانم دختر خانلرخان افشار درباره ملک روستای موسی‌آباد، گواهی مالکیت فاطمه سلطان خانم بر املاک قریه عموک، ادعای خلیل پسر ملأ فرج‌الله، به وکالت از همسرش درباره ملک ارثی مشاع وی و خدیجه خانم در مقابل هاجر خانم متصرف ملک (۱۳۲۲ ق)، شکایت وکیل خانم رباب از اعتمادالممالک درباره مالکیت مزرعه‌ای که به موجب یک طغری مبایعه‌نامه، ملک خانم رباب است (۱۳۴۰ ق)، استشهاد نورالسماء بدیعی درباره مخلفات متعلق به مادرشان انیسه خانم، اختلاف درباره مالکیت زمین میرزا ابراهیم که ادعا می‌کند از زینب به او ارث رسیده (۱۳۳۲ ق)، سؤال و جواب درباره معامله انتقال مالکیت طاحونه در سال ۱۲۹۹ ق که امضای آن از سوی مادر و برادر فروشنده را تأیید کرده است، عریضه همسر میرزا محمد خان برای دریافت سند مالکیت بابت فروش باغ موروثی همسرش، و ده‌ها مورد دیگر اشاره کرد که در آرشیو دیجیتالی «دنیای زنان در عصر قاجار» دانشگاه هاروارد وجود دارد (www.qajarwomen.org).

برخی منابع محلی تاریخ تهران از بازارچه معروف زعفران باجی یاد می‌کنند که متعلق به کنیزکان و مطربان ناصرالدین‌شاه بود (نجمی، ۱۳۶۴: ۱۲۸). طبق گزارش آمار دارالخلافه و اسناد تاریخ اجتماعی تهران عصر قاجار مقارن سال‌های ۱۲۶۹ و ۱۲۸۶ زنان طبقه شهری صاحب املاک بودند از جمله فاطمه سلطان خانم کاروانسرایی بزرگ داشت و حاجی مریم خانم در محله دولت صاحب ۲۶ دکان بود (اتحادیه، ۱۳۷۳: ۳۰). حتی زنان قدرتمندی بودند که بخش‌هایی از یک یا چند روستا و املاک بسیار به آنان تعلق داشت مانند «تصدیق مالکیت روستای آب‌باریک به ورثه مریم‌خانم بر اساس مکاتبات رسمی میان وزارت خارجه و سفارت عثمانی در ۱۳۳۲ ق» یا تأیید حق مالکیت وراث زین‌العابدین مستوفی بر قریه لشکام توسط امام جمعه در ۱۲۹۶ ق که یک ربع آن مال همسر میرزا است (همان). در اسناد قباله‌های ازدواج بعضی مناطق نیز چند دانگ از ملک، خانه یا مغازه به عنوان مهریه به عروس تعلق داشت. برای

مثال، سند صلح‌نامه و طلاق‌نامه بین علی‌اکبر سقط‌فروش کازرونی و همسرش، خانم‌زمان، در تاریخ ۲۴ محرم ۱۳۳۵ ق و سندی درباره اختلاف بر سر مالکیت بستان شهاب‌آباد که نشانه حق مهر اوست (همان).

مورد دیگر از حق مالکیت زنان مسأله وقف شامل دکان‌ها و یا سایر انواع املاک نظیر قطعاتی از زمین یا بخش‌هایی از روستا است. بررسی‌های ورنر نشان می‌دهد که بسیاری از موقوفات با اهداف خیرخواهانه، در مقیاس‌های کوچک از سوی اهالی تهران، به نام زنان ثبت شده است (ورنر، ۱۳۷۸: ۱۱۵). در فهرست راهنمای وقف‌نامه‌های استان تهران، ۱۱۶۰ مدخل وجود دارد که نزدیک به ۱۷۰ مورد آن یعنی حدود ۱۵٪ به نام زنان ثبت شده است. برای نمونه «وقف هاجر خاتون خانم در ۱۲۶۴ ق، وقف شرف‌النساء خانم در ۱۲۹۶ ق و بناهای موقوفه حاجیه خاتون‌خانم و دخترش سارا سلطان‌خانم در ۱۲۹۸ ق (همان: ۱۱۶). دو نمونه از زنان واقف زنجان عبارتند از وقف‌نامه روستای آلمالو زنجانرود در دوران مظفرالدین‌شاه که واقف آن نرجس خاتون دختر آقاخان مظفرالدوله بود و وقف‌نامه جمیله خانم، دختر حسینقلی‌خان ناظم العداله است (قاسمی اندرود، ۱۳۹۳: ۱۰۲ و ۱۰۶).

به‌نظر ورنر، همه زنان واقف بدون استثناء از طبقات برخوردار جامعه تهران آن‌زمان بودند، تمامی‌شان به زیارت خانه خدا رفته‌اند و عنوان حاجیه دارند که تنها برای زنان طبقه بالا و دارای پشتوانه محکم اقتصادی فراهم بود (ورنر، همان: ۱۱۶). تمام زنان واقف خود حق اداره امور وقف شخصی خود را در زمان حیات داشتند و هیچ کدام متولی، نماینده و کارگزار مذکری انتخاب نکرده بودند (همان: ۱۲۲–۱۱۷). بنابراین، حق مالکیت برای زنان در عرف و محاکم عصر قاجار وجود داشت اما اسناد بجای مانده عمدتاً ناظر بر زنان طبقات بالای جامعه است که البته فی‌نفسه به معنای عدم مالکیت قانونی زنان طبقات پایین جامعه نیست.

- **حق اشتغال**

گزارشات تاریخی اقتصاد ایران نشان می‌دهد که زنان ایرانی در مقام «طبقهٔ نیمه کارگر» یا «لشکر ذخیرهٔ نیروی کار» به خانواده خود، سرمایه‌داران، و دولت بهره بسیار می‌رساندند (مقدم، ۱۳۹۵). اشتغال زنان قاجار را می‌توان به دو دسته تولیدی و غیرتولیدی تقسیم کرد.

در اشتغال غیرتولیدی، زنان بسته به موقعیت اجتماعی‌شان در شهر و روستا، به کارهای متفاوتی مشغول بوند. زن‌های فقیر با تدارک شغل سعی در تأمین مخارج زندگی خانوادهٔ خود داشتند (ویلس، ۱۳۶۳: ۱۲۵). جدای از مطربی و رقاصی (اوبن، همان: ۲۴۹) که به دلیل مزد بالای‌شان (پولاک، همان: ۲۰۲) مشمول مالیات می‌شدند و رسماً اجازه کار داشتند (همبلی، ۱۳۸۷: ۶۰۸)، می‌توان به خدمتکاری زنان تحت عناوین «دده، گیس‌سفید و دایه» در خانه‌های ثروتمندان اشاره کرد (مستوفی، همان: ۲۳۱). همه زنان شاغل به پرستاری لزوماً فقیر نبودند (شیل، همان: ۲۰۶). زنان علاوه بر مشاغل خدماتی به طبابت سنتی می‌پرداختند (نجفی قوچانی، ۱۳۶۲: ۳). پولاک از تعدادی چشم پزشک زن ایرانی تحت عنوان «کحال» (پولاک، همان: ۳۹۸–۳۹۷) و ایزابلا بیشوب از طبابت زنان بختیاری و دستمزد متفاوت جراحی گلوله برای مردان کم بضاعت و ثروتمند سخن می‌گوید (۱۳۷۵: ۱۶۹). همچنین درمانگاه عمومی در یکی از تکایای تهران تشکیل شده بود که اکثر مراجعان آن بانوان بودند (اعظام قدسی، همان: ۴۹). با این‌همه، تعداد بسیار اندک آنان درس تخصصی خوانده بودند (پولاک، همان: ۳۶۹). برخی مانند فروشندگان دوره‌گرد به فروختن پارچه در منازل می‌پرداختند (هدایت، همان: ۱۱۰) یا در خیابانها مشغول دست‌فروشی می‌شدند، از جمله در بازار «وکیل» و «مسجد نو» و «شاه‌چراغ» شیراز (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۶۱۳)

در عرصه اشتغال تولیدی، تا قبل از اکتشافات نفت ایران در سال ۱۹۱۱ بیشترین صادرات کشور را تولیدات کشاورزی، صنایع‌دستی و تولیدات زنان تشکیل می‌داد. در مناطق روستایی، زنان به‌عنوان کارگران بدون مزد به تولید انواع محصولات می‌پرداختند. زنان گیلک متصدی اصلی کار ابریشم بودند (نجفی قوچانی، ۱۳۶۲: ۴). گزارش سیاحان اروپایی نمایانگر اشتغال تمام‌وقت زنان روستایی در مزارع کشاورزی است (دیولافوا، ۱۳۳۲: ۷۳؛ فلاندن، همان: ۱۷۴؛ درورویل، همان: ۱۳۰).

صنایع دستی در رأس کارهای تولیدی زنان بود. تا حدی که در میان قبایل ترکمن، ازدواج با زنان بیوه به دلیل تجربیات‌شان در قالی‌بافی و دامپروری از اولویت بیشتری برخوردار بود (رابینو، همان: ۱۵۳). اوژن اوبن می‌گوید در سال‌های ۱۹۰۷–۱۹۰۶ حدود ۳۰۰۰ کارگاه

مخمل‌بافی در خانه‌های مردم کاشان وجود داشت (اوبن، همان: ۲۷۸). ریسمان‌بافی، قیطان‌بافی در میان بیوه زنان همدانی و اصفهانی رایج بود (ظهیرالدوله، ۱۳۵۱: ۲۰۹). سون هیدن در *سفرنامه کویرهای ایران* از زنان کارگر در کارخانه‌های ابریشم‌بافی دیده کرده است (هیدن، ۱۳۵۵: ۱۰۵). بخش اصلی صنعت فرش که از تبریز به بازارهای اروپایی صادر می‌شد توسط بافنده‌های خانگی اداره می‌شد که زنان و کودکان بافنده‌های این فرش بودند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۶۹؛ دالمانی، ۱۳۲۵: ۱۲۵، ۱۳۷). ویلس و رایس در سفرنامه‌های خود از اشتغال شمار زیادی از زنان به خیاطی و کسب مزد در ازای آن خبر می‌دهند (ویلس، ۱۳۶۳: ۲۲۹؛ رایس، ۱۳۶۶: ۱۶۰). در یک نمونه، با خورشید خانم «ضعیفه تهرانی» از برای دوختن لباس ارتشیان قرارداد بسته شد و «از آنجا که خوب از عهده آنها برآمد، دولت مقرر داشت که شاگرد بسیار نگه دارد و تا مدت پنج سال احدی در کار او شراکت ننماید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۵: ۱۲۵؛ وقایع اتفاقیه، همان: ۱۲۰).

جدای از بخش‌های خدماتی و تولیدی کشاورزی و صنایع دستی، گاه از زنان در حوزه اداری نیز استفاده می‌شد. در دوره ناصرالدین شاه، کامران میرزا نایب‌السلطنه پلیس مخفی تشکیل داده بود که روسپیان از اعضای فعال آن بودند (کرمانی، ۱۳۶۲: ۴۳۲). از این زنان حتی برای تضعیف مشروطه در افکار عمومی نیز استفاده می‌شد (دولت‌آبادی، ۱۳۳۶: ۱۶۰). از گزارش‌های عبدالله بهرامی معاون نظمیه تهران در زمان احمد شاه چنین بر می‌آید که این زنان در زمینه کار خود تعلیمات لازم را نیز می‌دیدند (بهرامی، ۱۳۴۴: ۴۲۰).

- **حق اجتماعات و تشکیل انجمن**

لیدی شیل، همسر وزیر مختار انگلیس دوران سلطنت ناصرالدین شاه، در جریان سفر به ایران می‌نویسد: «در روز ۲ نوامبر ۱۸۴۹ به تبریز رسیدیم. در اینجا برای استقبال از ما تشریفات مفصلی تدارک شده بود ولی متاسفانه مرا به جهت این‌که از طبقه نسوان بودم، در این مراسم شرکت ندادند... در میان مستقبلین... حتی یک نفر زن هم دیده نمی‌شد» (شیل، همان: ۲۶). این نوع محدودیت حضور زنان توسط اوژن فلاندن نیز در جریان سفرش به ایران و رسیدن به «دم

دروازه شهر قزوین» ملاحظه شده است که طی آن جمعیت زیادی برای استقبال تدارک دیده شده بود اما «قانون زنان را از آمدن به بیرون خانه و تماشاکردن منع داشته است» (۱۳۵۵: ۹۹).

این وضعیت البته رایج نبود. در بیست سال آخر دولت ناصرالدین‌شاه تعداد زیادی انجمن مخفی تأسیس شدند. با صدور فرمان مشروطیت از مردم عادی و صاحیان حرف نیز بدان‌ها پیوستند (رائین، ۱۳۵۵: ۸۳). مورگان شوستر برای نخستین بار گزارش مشروحی از انجمن‌های نیمه‌سری زنان ایرانی در جریان انقلاب مشروطه ارائه می‌دهد (۱۳۳۴: ۲۳۹–۲۳۸). همچنین رایس می‌گوید: «آنان مکان‌هایی دارند که در آنجا مطالب را به بحث می‌گذارند. از مطبوعات بهره می‌گیرند و نفوذ شخصی خویش را تا حد زیادی به‌نمایش می‌گذارند» (رایس، همان: ۲۱۷).

فعالیت این جمعیت‌ها در مراحل نخستین بیشتر در زمینه سیاست‌های دولت در داخل کشور و یا روابط خارجی بود (ناهید، ۱۳۶۰: ۶۳). یکی از نخستین‌ها، «انجمن آزادی زنان» در ۱۲۸۵ ه.ش بود که در جلسات مخفی آن تنها زنان سخنرانی می‌کردند (آفاری، ۱۳۷۷: ۲۲). «اتحادیه غیبی نسوان» در ۱۲۸۶ ش که طی نامه‌ای رسمی از مجلس خواستار تسریع در امضای متمم قانون اساسی و البته استعفای نمایندگان شد (روزنامه ندای وطن، ۱۳۲۵ ق: ۴)، «انجمن نسوان ایران» در دوره مشروطه اول (آفاری، همان: ۲۴۳)، «انجمن مخدرات وطن» در ۱۳۲۸ ق (روزنامه شرق، ۱۳۲۸ ق: ۴)، «انجمن همت خواتین» در دوره احمدشاه (روزنامه شکوفه، ۱۳۳۳ ق: ۲)، «جمعیت نسوان وطن‌خواه» در ۱۳۰۱ ش (ناهید، همان: ۱۱۵)، «شرکت خواتین اصفهان» در ۱۲۹۶ ش و «پیک سعادت نسوان» در ۱۲۹۹ ش (آفاری، همان: ۲۳۶–۲۲۳) انجمن‌هایی بودند که زنان در این ایام تأسیس کردند.

انجمن‌های زنان در تهران در بسیاری موارد با یکدیگر در تماس بودند. آنان نیم‌نگاهی هم به مشارکت در امور سیاسی داشتند. مهم‌ترین حرکت جمعی تمامی این جمعیت‌ها در جریان ترتیب دادن تظاهرات گسترده با حضور هزاران زن کفن‌پوش در جلوی مجلس علیه اولتیماتوم روسیه به ایران و سخنرانی‌های پورشور در دفاع از استقلال میهن بود (آفاری، همان: ۲۱؛ ناهید، همان: ۱۰۸) که مورگان شوستر از ان بعنوان «حمایت هزاران تن از شیرزنان میهن‌پرست ایرانی» یاد می‌کند (۱۳۳۴: ۱۹۸ و ۲۳۸).

- **حق برخورداری از عدالت و برابری قانونی**

وزارت عدلیه در ایران از سال ۱۲۱۳/۱۸۳۴ وجود داشت (آبراهامیان، همان: ۳۴) اما نفوذش در مناطق خارج از تهران اندک بود. مستوفی می‌گوید مسائل قضایی در ایلات و قبایل توسط خان‌ها، در بین دهقانان توسط کدخداها، ریش‌سفیدان و زمین‌داران، و در بین پیشه‌وران توسط سران صنفی آنها حل و فصل می‌شد (مستوفی، ۱۳۷۷). لیدی شیل می‌نویسد: «در ایران ظاهراً مجموعه‌ای از قوانین وجود دارد ولی غالباً هیچ‌یک از آنها اجرا نمی‌شود. مصالح گوناگون را به جای مواد قانون مد نظر قرار می‌دهند» (۱۳۶۲: ۱۱۶).

در حوزه خانواده، زن در مواردی خاصی چون عدم دریافت نفقه از مرد، انحرافات اخلاقی و یا ناتوانی جنسی مرد، می‌توانست درخواست طلاق نماید اما سرنوشت تلخ پس از طلاق زن، او را از طلاق برحذر می‌داشت (دروویل، همان: ۱۲۶). نظام چندزنی در بین اشراف شهری و ایلات رایج بود (دیولافوا، همان: ۲۵۳؛ دولت‌آبادی، همان: ۲۹۴؛ کرزن، ۱۳۵۰: ۳۶۶). در ایلات بلوچ حتی مردان کم بضاعت نیز گاه تا ۸ زن می‌گرفتند (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۶۵). بروگش می‌نویسد: «هر مرد ایرانی می‌توانست چهار زن رسمی و بی‌نهایت زن صیغه‌ای داشته باشد» (۱۳۶۷: ۲۰۳). در خصوص زن صیغه‌ای هم هر وقت مرد مایل بود می‌توانست پیش از انقضای مدت قانونی از او جدا شود (کارلاسرنا، ۱۳۶۲: ۱۸۲). مردان در مسافرت‌ها و جنگ‌ها (کرزن، ۱۳۵۰: ۲۳۱) یا حتی در ایام زراعت (دالمانی، همان: ۲۶۹) زن صیغه‌ای می‌گرفتند. پسران خانواده‌های ثروتمند در سن بلوغ زن صیغه‌ای می‌گرفتند و با پیدا کردن شغل و زن عقدی دایمی زن قبلی را رها می‌کردند (پولاک، همان: ۱۴۶).

در حوزه اقتصادی، کارکردن از هر نوعش هیچ موقعیت یا حقوقی اجتماعی برای زنان به‌همراه نداشت. درآمد زنان همیشه کمتر از مردان بود. به‌عنوان نمونه، درآمد زنان شاغل در صنعت پارچه بافی در ایران قرن نوزدهم یک سوم درآمد مردان در همان حرفه بود (فوران، همان: ۲۰۳). در روستاها سود ناشی از فرش‌ها، اغلب به صاحب کار تعلق می‌گرفت (دلریش، همان: ۴۸). در مشاغل خانگی، زنان ساعات طولانی مشغول کار بودند و درآمد ناچیزی نصیبشان می‌شد. کارگران کارخانه‌ها و کارگاه‌ها هم وضع بهتری نداشتند. چنان‌که در آگوست

۱۰۹۷ گروهی از زنان بیوه فقیر که حقوقشان به مدت چند ماه پرداخت نشده بود در میدان توپخانه نزدیک مجلس بست نشستند (حبل‌المتین، ۱۲۸۶، ش ۱۰۳: ۱ و ۲).

این وضعیت زنان طبقات پایین جامعه بود. زنان طبقات بالای جامعه دسترسی بیشتری به مجامع قانونی و امکان عدالت اجتماعی داشتند. برای‌مثال، وقف‌نامه‌های زنان عصر قاجار (ورنر، همان: ۱۱۶) و اسناد حقوقی شاخص حق مالکیت نمایانگر این وجه عدالت اجتماعی است. بعلاوه، می‌توان به موارد زیر هم اشاره کرد: سند سهم‌الارث رخساره خانم در ۱۳۵۱ ق؛ صلح‌نامه بین آقارضاخان، فخرالتاج‌خانم، و طلعت‌خانم، و مادرشان زینت‌خانم با نایب دوم قزاقخانه در مورد املاک ارثی‌شان مبلغ دوهزار تومان در ۱۳۴۱ ق (www.qajarwomen.org).

ب) حقوق سیاسی

گاسپار درورویل در سفرنامه دوره فتحعلی‌شاه خود می‌نویسد: «تمام مردم ایران به شاه تعلق دارند و شاه به هر طریقی که میل دارد، با آنها رفتار می‌کند» (۱۳۳۷: ۱۸۲). این اندیشه تنها به شاهان قاجاری تعلق نداشت. اعتمادالسلطنه به ناصرالدین‌شاه می‌گوید: «من به شاه عرض کردم ماها نوکر شما هستیم. از صدر تا ذیل هیچ قابلیت نداریم. توجه شما یکی را امیر و یکی را وزیر می‌کند. وقتی که این توجه نباشد، همه از گُه سگ کمتر هستیم» (اعتماد السلطنه، ۱۳۴۸: ۸۳۴). حقوق سیاسی با شاخص‌های حق رأی دادن و انتخاب شدن در چنین شرایطی باید بررسی گردد.

- **حق رأی و حق انتخاب شدن**

بنجامین، سفیر امریکا در ایران زمان ناصرالدین شاه در توصیف زنان ایرانی می‌گوید: «سیاست بازی، انتریک و اعمال‌نفوذ در ایران به مقدار زیاد، بستگی به نقشی دارد که زنان در آن بازی می‌کنند» (۱۳۶۳: ۸۳؛ همچنین در پولاک، همان: ۱۵۸؛ شوستر، همان: ۲۳۹). این دخالت زنان ایرانی در توصیف ۱۲ ژانویه ۱۸۵۰ لیدی شیل برای مادر ناصرالدین‌شاه نیز تکرار شده است (۱۳۶۲: ۷۵-۷۲). خود ناصرالدین‌شاه در مورد مسائل کشوری همواره با یکی از زنان سوگلی خود مشورت می‌کرد (کارلاسرنا، همان: ۹۶-۹۵). به‌تدریج قدرت زنان در دوران ناصری و

مظفری به حدی گسترش یافت که محل اقامت آنان در خارج از کاخ مأمن افراد برای فرار از مجازات و بست نشستن بود (کرمانی، همان: ۵۰۸؛ اعتمادالسلطنه، همان: ۸۴۲).

جدای از نفوذ، معدود زنان قاجار حتی به مقام حکمرانی نیز رسیدند. «حُسْنِ‌جهان خانم ملقب به «والیه»، از دختران فتحعلی‌شاه، سال‌ها در کردستان شخصاً با کمال استقلال حکمرانی کرد» (عضدالدوله، ۱۳۵۵: ۲۱) و «فخرالملوک دختر ناصرالدین شاه مدت زمانی در قم دست اندرکار رتق و فتق امور شهر بود» (فووریه، همان: ۲۵۸). لیدی شل از حکمرانی زنی به جای شوهرش در اسک ـ لاریجان مازندران ـ سخن می‌گوید (همان: ۲۴۲) و اداره منطقه گرگی حوالی جلفا برعهده زنی با شهرت حاجیه گرگری بود که به گفته هدایت: «در اعمال نظم در منطقه حکمرانی خود، چوب و فلکش معروف بود» (همان: ۳۰).

برغم این مسائل و البته حضور زنان در اعتراضات سیاسی عصر قاجار مانند جنبش نان (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۰۲۷). امتیاز تنباکو (فووریه، ۱۳۶۸: ۲۲۲)، جنبش مشروطه (کسروی، همان: ۹۹؛ حبل‌المتین، ۱۳۲۵ ق، ش ۱۸)، تأسیس بانک ملی (روزنامه مجلس، ۱۳۲۴ ق، ش ۲؛ جریده ملی، ۱۳۲۴ ق، ش ۱۳؛ تمدن، ۱۳۲۵ ق: ۴)، تحریم کالاهای خارجی (انجمن، ۱۳۲۴ ق، ش ۴۱؛ عدالت، ۱۳۲۴ ق، ش ۲۵)، و مقابله با استبداد صغیر (حبل‌المتین، ۱۳۲۷ ق، ش ۲۳ و ۳۳)، با تدوین عجولانه قانون اساسی در ۵۱ ماده از حقوق زنان غفلت شد. حق رأی برای زنان وجود نداشت و نمی‌توانستند به هیچ منصب سیاسی دست یابند (ساناساریان، همان: ۳۰). در دور دوم مجلس مشروطه، صدای زنان برای تصویب متمم قانون اساسی و برخورداری از حق رأی و انتخاب شدن از درون مجلس با نطق وکیل‌الرعایا نماینده همدان شنیده شد (آفاری، همان: ۶) و حتی «اتحادیه غیبی نسوان» طی نامه‌ای از نمایندگان خواست «چهل روزی هم کار را به دست ما زن‌ها بسپارند» (ندای وطن، ۱۳۲۵ ق، ش ۷۰)، اما با مخالفت قاطع سید حسن مدرس که معتقد بود «خداوند قابلیت در این‌ها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب داشته باشند» (هاشمی، ۱۳۲۵: ۱۵۳۰)، مواد سوم و پنجم نظام‌نامه انتخابات مجلس شورای ملی تصویب شد که طی آن «طایفه نسوان» به‌ترتیب در زمره اشخاص محروم از انتخاب‌نمودن و

انتخاب‌شدن قرار گرفتند. نتیجه آن شد که «زنان تأکید می‌کنند که دولت مشروطه ایران کاری انجام نداده است» (عالم نسوان، ۱۳۳۹، ش ۴: ۲).

پ) حقوق اجتماعی

حقوق اجتماعی در آخرین مرحله تحول حقوق شهروندی قرار دارد. این حقوق نمایانگر حداقل استاندارد یا شرایطی است که دولت ملزم به تدارک آن برای افراد جامعه بوده و شامل حق آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی است.

- **حق آموزش**

یکی از زنان ایرانی عصر قاجار در توصیف موقعیت‌شان چنین نوشته است: «ما را از ۵ سالگی به مکتب می‌گذاشتند، آن هم نه همه دختران را، بلکه ندرتاً. ۹ ساله که می‌شدیم از مکتب بیرونمان می‌آوردند. پدران عزیزمان با کمال تغیر کتاب و قلم را از دستمان گرفته، پاره کرده و شکسته و به دور می‌انداختند که چه معنی دارد دختر خط داشته باشد» (تمدن، ۱۳۲۵ ق: ش ۱۲). تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه، نیز با افسوس می‌نویسد: «باب علم به روی نسوان از هر جهت بسته و ابداً راهنما و معلمی از برای خود موجود نمی‌دیدند» (تاج‌السلطنه، همان: ۲۲-۲۱). صدیقه دولت‌آبادی، سردبیر روزنامه «زبان زنان» از گرایش مفرط مادران به خرافات می‌گوید (زبان زنان، ۱۳۲۱ ق، س ۲۳، ش ۱) که در دیگر نشریات آن عصر (حبل‌المتین، ۱۳۲۴ ق، ش ۴۶؛ نامه بانوان، ۱۲۹۹ ق، ش ۲ و ۱۰) و نزد سیاحان اروپایی دوران قاجار (جکسن، ۱۳۵۲، ۴۷۶؛ موریه، ۱۳۸۶: ۶۰؛ بابن و هوسه، ۱۳۶۳: ۶۳) نیز انعکاس یافته است.

در این شرایط، بسیاری از دختران باسواد نزد پدر، برادر، عمو، همسر یا محارم دیگر به کسب علم می‌پرداختند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲۲۰). دختران عامه اجتماع از طریق مکتب‌خانه موفق به آموختن سواد می‌شدند که آموزش در آن عمدتاً حول محور قرآن، احکام شرعی و ادبیات فارسی بود (هدایت، ۱۳۶۱: ۶۵؛ اعظام‌قدسی، همان: ۵۶۲). منابع موجود به کثرت مکتب‌خانه‌ها در محله‌های مختلف تهران (پولاک، همان: ۱۴۱)، روستاها (هدایت، ۱۳۶۲: ۶۵) و رشت (سرنا، همان: ۲۷۵) اشاره می‌کنند. اذعان این منابع به وجود مکتب‌خانه‌ها دال بر حضور حتمی دختران

در آن نیست چون دختران بعد هفت سالگی به‌علت بلوغ شرعی سرنوشتی نامعلوم می‌یافتند (واتسن، ۱۳۵۵: ۲۰).

در کنار مکتب‌خانه، دو روش سنتی حوزه‌های علمیه و تدریس خصوصی در منازل نیز وجود داشت که اولی عمومیت نداشت و دومی به جهت پرداخت حق‌الزحمه معلمان در میان خانواده‌های اشراف و ثروتمندان رایج بود (ترابی فارسانی: ۱۳۷۸: ده). چنان‌که از شخصی به نام آخوند طالقانی به عنوان معلم خصوصی دختران فتحعلی‌شاه یاد شده است (عضدالدوله، همان: ۱۵). لیدی شیل می‌گوید: «در میان زن‌های ایل قاجار و به‌ویژه خانواده سلطنتی، تعداد افراد باسواد خیلی زیاد است و اکثر آنها مکاتبات خود را شخصاً و بدون کمک میرزاها می‌نویسند» (۱۳۶۲: ۸۹). با این همه، بسیاری از همین زنان، باسوادی خود را پنهان می‌کردند (ساناساریان، همان: ۲۹). چنان‌که بنابه روایت حافظیان «در سده نوزدهم تنها سه نفر از هر هزار زن در ایران باسواد بودند» (حافظیان، ۱۳۸۰: ۶۲).

نخستین حرکت‌ها برای ایجاد مدارس در زمان محمدشاه (۱۲۱۵ ش) و سپس در زمان ناصری توسط میسیون‌های مذهبی آمریکایی، انگلیسی صورت گرفت که اقدام به تأسیس مدارس دخترانه در تهران و چند شهر بزرگ کردند (جکسن، ۱۳۵۲: ۱۷۱؛ رایت، ۱۳۵۷: ۱۱۸–۱۱۴؛ اوبن، همان: ۳۰۹–۳۰۸) و ویژگی غالب آنها تعلق به خانواده‌های ثروتمند و اقلیت‌های مذهبی بود (دلریش، همان: ۱۲۴).

فعالیت مدارس خارجی در ایران از ۱۲۸۱ ش بر اساس اصل ۱۹ قانون اساسی مبنی بر تأسیس مدارس دولتی (شوستر، همان: ۳۷۰)، به‌تدریج جای خود را به مدارس داخلی دادند (ناهید، همان: ۲۵). نخستین مدرسه دخترانه جدید به‌نام «دوشیزگان» توسط بی‌بی‌خانم در سال ۱۲۸۶ ش و با ۲۰ شاگرد افتتاح شد (رشدیه، همان: ۱۴۸). تأسیس این مدارس مدرن با مخالفت‌های بسیار همراه شد (روزنامه مجلس، ۱۳۲۵ ق، ش ۵۹: ۷)، طوری‌که حتی خانه خود را برای مدرسه اجاره نمی‌دادند (بامداد، همان: ۴۰). مجادله به صحن مجلس نیز کشیده شد. برغم دفاع برخی نمایندگان مانند سیدمحمد طباطبایی (کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۶۰). مجلس تنها از آموزش محدود «علومی که راجع به اخلاق و معاش خانواده باشد» حمایت کرد، «اما در امور

خاصه رجال از قبیل علوم پلی‌تیکی و امر سیاسی فعلاً مداخله ایشان اقتضا ندارد» (روزنامه مجلس، ۱۳۲۴ ق، ش ۶: ۳).

با اتمام دوره استبداد صغیر، روند تأسیس مدارس دولتی شدت گرفت. حسن اعظام قدسی در «کتاب خاطرات من» می‌نویسد: «در بهمن ۱۳۲۸ ق مجلس لایحه‌ای به نام عوارض معارف بر مالیات‌های مستقیم را به تصویب رسانید که طی آن مقرر گردید تا از درآمد این مالیات‌ها ۴۶ باب مدرسه جدید تأسیس گردد. سی دبستان پسرانه و ده دبستان دخترانه و شش دبیرستان پسرانه» (۱۳۴۲: ۲۶۲). هم‌زمان با تأسیس مدارس دولتی شاهد ایجاد مدرسه‌های دخترانه مانند مدارس دخترانه «صدریه»، «تربیت بنات»، «عصمتیه»، «عفاف»، «عفتیه»، «حجاب» توسط زنان ایرانی هستیم (گنجینه اسناد، ۱۳۷۰: ۸۴؛ ناهید، همان: ۲۴، ۱۰۸ و ۱۱۲؛ بامداد، همان: ۴۰). نشریه شکوفه در سال ۱۲۹۲ خورشیدی فهرستی از ۶۳ مدرسه دخترانه تهران با حدود ۲۵۰۰ دانش‌آموز منتشر و اعلام کرد دختران یک هفتم دانش‌آموزان مدرسه‌های تهران را تشکیل می‌دهند. با این همه، تا سال ۱۲۹۷ ش مدارس دخترانه منحصر به همان مدارس ملی بود (گنجینه اسناد، همان: ۸۵) و تا اواخر دوره قاجار تنها دو مدرسه آمریکایی و فرانسوی برای دوره اول متوسطه دختران وجود داشت (ترابی فارسانی: همان: ۱۹–۱۶). لذا تأسیس چند دبستان به معنای همگانی‌شدن آموزش زنان نبود (دلریش، همان: ۱۳۵).

- **خدمات بهداشتی**

نویسنده یکی از مقالات روزنامه *شکوفه* با لحنی گزنده به وضعیت نامطلوب بهداشت زنان قاجار اشاره می‌کند: «زهی بدبختی که زنان ایران از حیوانات خارجه پست‌تر هستند» (شکوفه، س ۱، ش ۱۳: ۳). اشاره به مراقبت «دول متمدنه» از حیوانات و «تأسیس مریض‌خانه» برای آنها بود (طولابی و صفائیان، ۱۳۹۷: ۶۱). گزارش فوربث‌لیث نشان می‌دهد که «مردم کاملاً در مورد اصول بهداشتی، بی‌اطلاع بوده و تقریباً همه آنها تمام زندگی خود را در محاصره کثافت‌های غیر قابل توصیفی سپری می‌کنند» (نقل در فلور، ۱۳۸۶: ۷۳؛ نگاه کنید به: دروویل، ۱۳۶۷: ۳۰۵–۹۱؛ سرنا، ۱۳۶۲: ۱۶۲؛ پولاک، همان: ۲۱۵). فلور می‌گوید در کل ایران تا سال ۱۸۸۰ م تنها دو بیمارستان در تهران و مشهد وجود داشت (۱۳۸۶: ۲۵۳) که به سه بیمارستان در سال ۱۹۲۴ ارتقا

یافت (همان: ۲۵۵). تنها در سال ۱۹۱۸ بود که بیمارستان کوچک زنان با ۲۰ تخت خواب تأسیس شد (شکوفه، س ۲، ش ۱۲: ۱۹۹).

وضعیت بهداشت و سلامت زنان اسفناک‌تر از کلیت جامعه بود. لیدی شیل از چشمان به گود نشسته زنان ایلات و لاغری بیمارگونه کودکان آنها بر اثر فقر غذایی سخن می‌گوید (۱۳۶۲: ۱۰۱). بازدید دیولافوا از روستای خرم‌دره سلطانیه با فراوانی بیماری‌های سل، دیفتری و چشم‌درد و نفرت‌انگیزی «کثافت زنان و کودکان» همراه بود (دویولافوا، همان: ۳۹۷). نظیر این گزارش‌ها توسط عفت‌الملوک خواجه نوری در ماهنامه «جمعیت نسوان وطن‌خواه» نیز آمده است (جمعیت نسوان وطن‌خواه، ۱۳۰۲: ۱۷-۱۵)

حمام‌های عمومی زنان گرچه به‌شکل مرتب هفتگی یا ماهانه انجام می‌شد (پولاک، همان: ۱۴۶)، در سال ۱۸۵۲ م تنها یک حمام برای ۱۴۸ خانه در تهران وجود داشت، که با افزایش ۴۰ درصدی در سال ۱۹۰۲ م به یک حمام برای ۸۹ خانه رسید. با این همه، «شرایط نامناسب بهداشتی اکثر حمام‌ها خود موجب تسریع شیوع بیماری‌ها می‌شد» (فلور، همان: ۷۷).

در مواقع بیماری، زن ایرانی برای درمان بیماری خود حق رفتن به مریض‌خانه یا آوردن پزشک را نداشت (ویشارد، ۱۳۶۳: ۵). مهم‌ترین شیوه معاینه زنان گرفتن نبض آنان بود و «بالاترین چیزی که ممکن است زن بیمار ایرانی به طبیبش نشان بدهد، صورت است» (پولاک، ۱۳۶۱: ۴۹۶-۱۰). فووریه در معاینه امینه‌اقدس زن محبوب ناصرالدین‌شاه (۱۳۶۸: ۳۶۹) و ادوارد براون در معاینه زن بیماری در نزدیکی ابرقو (۱۳۸۴: ۳۷۷) از مشکل عدم تماس بدنی و معاینه کامل زنان بیمار سخن گرفته‌اند.

برغم آن‌که پولاک از تعدادی چشم‌پزشک زن ایرانی به‌نام «کحال» (۱۳۶۸: ۳۹۸-۳۹۷) و دو جراح زن در تهران (همان: ۴۰۲) سخن می‌گوید، «طب عامه سحر و جادویی بر اساس گیاهان دارویی و شیوه آزمون‌وخطا رکن اصلی ارائه خدمات طبی برای اکثریت جامعه» بود (فلور، همان: ۳). حرفه قابلگی در اختیار زنان سالخورده‌ای بود (ویلس، همان: ۱۵۹؛ دالمانی، همان: ۹۵۱) که به اصول نظافت در روند زایمان بی‌توجه بودند (عالم نسوان، س ۱۰، ش ۶: ۲۸۲) و به‌دلیل عدم آگاهی درباره شیوه زایمان (شکوفه، س ۲، ش ۱۰: ۳)، به خرافات روی می‌آوردند

(فلور، همان:۱۲۳). با این همه، فقرا به‌دلیل هزینه کم به قابله‌ها رجوع می‌کردند و خدمات تعداد کم بیمارستان‌ها و ماماهای تحصیلکرده هم عمدتاً در دسترس خانواده‌های ثروتمند قرار می‌گرفت (علم نسوان، س ۱۰، ش ۶: ۲۸۳).

وظیفه مهم فرزندآوری به‌دلیل عدم‌آشنایی با اصول پرهیز از بارداری و رواج مرگ‌ومیر باعث زایمان‌های مکرر و زودهنگام زنان می‌شد. مریت هاوکز توصیف می‌کند: «بیشتر کودکان برای مردن متولد می‌شوند» (hawkes, 1935: 104) و پولاک می‌گوید: «در بیشتر شهرها، از هر شش بچه به زحمت دو نفر باقی می‌مانند» (۱۳۶۱: ۱۵۲). فلور میزان مرگ‌ومیر کودکان را بیش از ۵۰ درصد تخمین می‌زند (۱۳۸۶: ۶). به دلیل ازدواج‌های زودرس، اغلب زنان در سن ۳۰ سالگی مادربزرگ می‌شدند و کارهای سخت زنان روستایی موجب پیری زودرس آنها می‌شد (شیل، همان: ۴۸).

فقدان بهداشت باعث شده بود زنان قاجار به سحر و جادو پناه برند (پولاک، همان: ۱۸۶؛ بیشوپ، ۱۳۷۵: ۱۸۶). زنان نازا تنها راه رهایی از کابوس وحشتناک طلاق را پناه‌بردن به «توپ مروارید» میدان آرک تهران (جکسن، ۱۳۵۲: ۴۷۶)، شیر سنگی در مشهد (بیت، همان: ۳۱۰) و مناره‌ای در اصفهان (پولاک، همان: ۱۵۵) می‌یافتند.

در چنین شرایطی، اقدامات برخی کنشگران سیاسی مانند امیرکبیر در ترجمه متون خارجی پزشکی و اعزام پزشکانی برای تلقیح واکسن آبله در ایالات بواسطه کوتاهی صدارتش ناپایدار ماند (پولاک، همان: ۲۰۶). دولت وقت هیچ تلاشی برای بهبود وضعیت زنان نمی‌کرد. چنان‌که «ساختن بیمارستان توسط فرنگیان مورد موافقت ناصرالدین‌شاه قرار گرفت به‌شرط آنکه زنان ایرانی در آن حضور نیابند» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۵). می‌توان گفت، طبقات پایین جامعه به‌علت فقر مالی و اشتغال کارهای سخت در شرایط بهداشتی وخیمی بودند و فقط زنان طبقات بالای جامعه وضعیت مناسب‌تری داشتند (پولاک، همان: ۱۴۴، ۱۵۵).

- **رفاه و تأمین اجتماعی**

این شاخص به‌معنای بهره‌مندی از خدمات رفاهی و اجتماعی در حین کار یا مواقع بیکاری و ناتوانی از کار است. قانون بیمه در سال ۱۳۱۶ ش مصوب شد و تا پیش از آن قانون مدونی برای حفاظت از فرد بیمه شده وجود نداشت.

وضعیت خدمات اجتماعی زنان ناگوار بود. آن‌ها ساعت‌های متمادی در محل‌های تنگ و کم‌نور مشغول کار بودند. دالمانی وصف اسفناکی از کارگاه‌های قالی‌بافی زنان کرمان به‌دست می‌دهد: «کارگران مجبورند در کارخانه‌های زیرزمینی کار کنند... که مخالف بهداشت است و اغلب کارگران به امراض خطرناکی مبتلا می‌گردند» (۱۳۷۸: ۱۲۵). با وجود این مشقات، زنان سود چندانی نمی‌بردند. چنان‌که هینریش بروگش در گزارش خود از بازار فرش روستای «نوآوران» نزدیک همدان به قیمت «فوق‌العاده ناچیز» آنجا اشاره می‌کند (۱۳۶۷: ۲۹۰). زنان کارگاه‌های ثروتمندان نیز اغلب دستمزدهای اندکی دریافت می‌کردند. گاه نیروی کار زنان با پرداخت مقدار اندکی پول برای یک سال، در اختیار متمولان قرار می‌گرفت (دالمانی، همان: ۱۲۴). در حوزه خدمات هم رفتار با دایه‌ها و خدمتکاران با دیده تحقیر بود، چنان‌که تاج‌السلطنه می‌گوید: «با بهایم و وحوش فرقی نگذاشته‌اند» (۱۳۶۲: ۵). در عین حال، هیچ مطلبی در مورد سازمان زنان کارگر به ثبت نرسیده است (عیسوی، همان: ۲۷۹).

زنان گیلانی برای کشت برنج متحمل سختی غیرقابل مقایسه با زحمات گندم‌کاری و حبوبات می‌شدند (اعظام قدسی، همان: ۲۱۰). آن‌ها تخم‌های ابریشم را زیر لباس خود در مجاورت پوست بدن‌شان قرار می‌دادند تا به حرارت آن شکفته شوند (دالمانی، همان: ۸۴). دروویل از زنان ارمنی سخن می‌گوید که صبح تا شام زمین را شخم می‌زنند و اغلب کودکان‌شان را نیز همراه خود به مزرعه می‌برند (۱۳۶۷: ۱۳۰). گاه که تمام مردان روستا برای انجام وظایف لشکری فراخوانده می‌شدند، مسئولیت تولیدات کشاورزی برعهده زنان می‌افتاد (فلاندن، همان: ۱۷۴).

افزون این شرایط کاری، زنان ایرانی ناگزیر به زایمان‌های متعدد بودند (پولاک، همان: ۱۵۲). با ازدواج زودرس دختران در سنین ۱۱ تا ۱۲ سالگی (دروویل، همان: ۷۶) و کار در منزل شوهر

عملاً هیچ رفاهی برای آنها باقی نمی‌ماند. زنان روستایی، ایلاتی و طبقات فقیر و متوسط شهری تمام وقت در حال بچه‌داری، کار منزل، مزرعه و صنایع‌دستی بودند (پیرلوتی، ۱۳۷۲: ۱۳۲).

عدم حمایت قانون از زنان بیوه و فقدان مراکز تولیدی اقتصادی به بازار زنان روسپی دامن می‌زد. روزنامه *حبل‌المتین* به اثرات بیکاری بر این پدیده می‌پردازد (حبل‌المتین، ۱۳۳۲ ق، ش ۱: ۸-۷). مجلس مشروطه در سال ۱۳۲۴ ق مذاکراتی در باب برقراری مستمری برای ورثه مقتول انجام داد که البته ناموفق ماند (کرمانی، همان: ۲۵). تنها پس از کودتای ۱۲۹۹ ش بود که ۲۳۰ زن بی‌بضاعت در کارخانه تازه‌تأسیس پشم‌ریسی مشغول به‌کار شدند (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۷: ۱۳۷) که با توجه به تعداد کثیر زنان بی‌پناه اقدامی ناچیز بود.

نتیجه‌گیری

ترسیم موقعیت اجتماعی زنان عهد قاجار در پرتو منطق تحول تاریخی حقوق شهروندی حکایت از آن دارد که تطبیق الگوی نظری با واقعیت‌های تاریخی زنان عصر قاجار واجد تفاوت‌های مشخصی است. الگوی نظری از سه مرحله متوالی حقوق شهروندی سخن می‌گوید که طی سه مرحله تاریخی به‌ترتیب تحول می‌یابند. روایت تاریخی اما حاکی از آن دارد که تغییر موقعیت شهروندی زنان قاجار عمدتاً در مرحله نخست، یعنی حقوق و آزادی‌های فردی اتفاق افتاده است. آزادی‌های بیان، مالکیت، اشتغال و انجمن‌ها با تغییرات ملموسی مواجه شدند اما زنان هنوز در آزادی‌های شخصی و عدالت قانونی با مشکلات جدی مواجه بودند. سلطه قدرتمند دولت بر جامعه مانعی بزرگ برای تحقق دو شاخص حق رأی و حق انتخاب شدن زنان برای مناصب سیاسی بود و زنان برغم نقش‌آفرینی‌های پررنگ‌شان در تحولات سیاسی ایام مشروطه و پسامشروطه، سهمی در امتیازات سیاسی پس از تحولات نیافتند. با این همه، حقوق اجتماعی تاحدی مورد توجه قرار گرفت. آموزش عرصه موفقیت اولیه زنان بود اما در بهداشت و تأمین اجتماعی بی‌نصیب ماندند. ذکر این نکته حائز اهمیت است که سهم بخش طبقات بالای جامعه در تحولات حداقلی مذکور پررنگ است. بدین‌ترتیب، توالی منطق نظری تحول حقوق شهروندی در زنان عهد قاجار محقق نشد و دولت‌سالاری موجب توقف تحقق حقوق سیاسی گردید. بعلاوه، این پیش‌فرض نظری که افراد به‌طور یکسان و مستقل از نابرابری اقتصادی از

مزایای شهروند بودن برخوردار باشند در زنان عهد قاجار مشاهده نمی‌شود چراکه این زنان طبقای بالای جامعه ایران بودند که از مزایای نوظهور شهروندی برخوردار گشتند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آفاری، ژانت (۱۳۷۷)، *انجمن‌های سرّی زنان در نهضت مشروطه*، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: بانو.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۳)، «زن در جامعه قاجار»، کلک، ش ۵۵ و ۵۶، مهر و آبان، صص ۵۰-۲۷.
- اسمیت، دنیس (۱۳۸۸)، *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مروارید.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۴۵)، روزنامه خاطرات، تهران: امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۳)، *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه: المآثر و الآثار*، کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- اعظام قدسی، حسن (۱۳۴۲)، *کتاب خاطرات من یا روشن‌شدن تاریخ صدساله*، تهران: ابوریحان.
- اوبن، اوژن (۱۳۶۲)، *ایران و بین النهرین*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- اورسول، ارنست (۱۳۸۲)، *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۵۶)، *از تاریکی به روشنایی*، تهران: امیرکبیر.
- بابن و هوسه (۱۳۶۳)، *سفرنامه جنوب*، ترجمه محمدحسن اعتمادالسلطنه، مصحح میرهاشم محدث، تهران: دنیای کتاب.
- براون، ادوارد (۱۳۸۴)، *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: کانون معرفت.
- بروگش، هنریش (۱۳۶۷)، *سفری به دربار سلطان صاحب‌قران*، ترجمه مهندس کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بلوشر، ویپرت فون (۱۳۶۹)، *سفرنامه بلوشر*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۰)، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
- بنجامین، ساموئل (۱۳۶۳)، *ایران و ایرانیان*، ترجمهٔ حسین کردبچه، تهران: جاویدان.
- بهرامی، عبدالله (۱۳۶۳)، *خاطرات عبدالله بهرامی*، تهران: علمی.
- بیشوب، ایزابلا (۱۳۷۵)، *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمه مهراب امیری، تهران: سهند.

- بیکر، ترز (۱۳۷۷)، *نحوه انجام تحقیقات اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: سروش.
- پاتینجر، هنری (۱۳۴۸)، *سفرنامه پاتینجر*، ترجمه شاهپور گودرزی، تهران، دهخدا.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان*، تهران: خوارزمی.
- تاج‌السلطنه (۱۳۶۲)، *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ ایران.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۷۸)، *اسنادی از مدارس دختران از مشروطه تا پهلوی*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۰)، *زنان و انقلاب: داستان ناگفته*، تهران: اندیشه برتر.
- جکسن، ویلیامز (۱۳۵۲)، *سفرنامه جکسن*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵)، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: طاووس.
- دروویل، گاسپار (۱۳۳۷)، *سفر در ایران*، ترجمهٔ منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز.
- دلریش، بشری (۱۳۷۵)، *نقش زن در دوره قاجار*، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۳۶)، *حیات یحیی*، تهران: ابن‌سینا.
- دیولافوا (۱۳۳۲)، *سفرنامه دیولافوا*، ترجمه محسن فره‌وشی، تهران، خیام.
- رابینو، ه.ل (۱۳۴۳)، *سفرنامه مازندران و استرآباد*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رابینو، ه.ل (۱۳۷۲)، *روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ق*، ترجمه و تدوین جعفر خمامی‌زاده، تهران: اطلاعات.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۵)، *انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: جاویدان.
- رایت، دنیس (۱۳۵۷)، *انگلیسیان در ایران، در روزگار پادشاهان قاجار*، ترجمه غلامحسین صدری، تهران: دنیا.
- رایس، کلارا کولیور (۱۳۶۶)، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس.
- ربانی، رسول و دیگران (۱۳۸۵)، «بررسی عوامل اجتماعی، فرهنگی و میزان آگاهی افراد از حقوق شهروندی (شهر اصفهان در سال ۱۳۸۴)»، *علوم اجتماعی* دانشگاه آزاد شوشتر، س اول، پیش شماره اول، صص ۸۵ ـ ۱۰۶.
- رشدیه، شمس‌الدین (۱۳۶۲)، *سوانح عمر*، تهران: تاریخ ایران.

- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴)، *جنبش حقوق زنان در ایران، طغیان، افول و سرکوب ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۲)، *سفرنامه مادام کارلاسرنا یا آدم‌ها و آیین‌ها در ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- شوستر، مورگان (۱۳۳۴)، *اختناق ایران*، ترجمه ابوالحسن شوشتری، تهران: کاویان.
- شیخ‌الاسلامی، پری (۱۳۵۱)، *زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران*، تهران: مازگرافیک.
- شیل، ماری لئونورا (۱۳۶۲). *خاطرات لیدی شیل*، ترجمهٔ حسین ابوترابیان، تهران: نو.
- طولابی، توران و صفائیان، بهاره (۱۳۹۷)، «دگرگشت مفهوم پزشکی و بهداشت در بستر روزنامه‌نگاری زنان: بررسی قابلگی و دایگی در دوره قاجاری و پهلوی اول»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال ۹، شماره ۳۵، صص ۷۰-۵۱.
- ظهیرالدوله (۱۳۵۱)، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتاب‌های جیبی.
- عضدالدوله، احمد میرزا (۱۳۵۵)، *تاریخ عضدی*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر بابک.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، *تاریخ اقتصادی ایران: قاجاریه*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱)، *شهروندی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- فلاندن، اوژن (۱۳۵۵)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.
- فلور، ویلم (۱۳۸۶)، *سلامت مردم در ایران قاجار*، ترجمه کمال نبی‌پور، بوشهر: دانشگاه علوم پزشکی.
- فوران، جان (۱۳۹۰)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی تا انقلاب*، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- فووریه، ژوانس (۱۳۶۸)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: نوین.
- قائم‌مقام فراهانی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، *منشآت قائم‌مقام فراهانی*، تصحیح سید بدرالدین یغمائی، تهران: نگاه.
- کاستلز، ا. و دیویدسون، آ. (۱۳۸۲)، *مهاجرت و شهروندی*، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: مطالعات راهبردی.
- کرزن، جرج ناتیل (۱۳۵۰)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

- کرسول، جان دبلیو (۱۳۷۳)، *طرح پژوهش: روش‌های کیفی، کمی و ترکیبی*، ترجمه علیرضا کیامنش و مریم دانای‌طوسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- کرمانی، میرزاآقاخان (۱۳۲۱ ق)، *رساله سه‌مکتوب*، مقدمه بهرام چوبینه، نسخه خطی دانشگاه کمبریج.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۲)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، آگاه.
- کسروی، احمد (۱۳۵۴)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.
- گنجینه اسناد (۱۳۷۰)، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، سال اول، دفتر اول، بهار.
- لوتی، پیر (۱۳۷۲)، *به‌سوی اصفهان*، ترجمه بدرالدین کتابی، تهران: اقبال.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۷)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۷)، *شرح زندگانی من*، تهران: زوار.
- مقدم، والنتین (۱۳۹۵)، «پنهان در تاریخ: زنان و نقش اقتصادی آنان در ایران عصر قاجار و پهلوی»، ترجمه سیدحسن قرشی و خدیجه پهلوان، در *تاریخ نو*، شماره شانزدهم، پاییز، صص ۱۲۷-۷۹.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶)، *سفرنامه جیمز موریه*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- ناهید، عبدالحسین (۱۳۶۰)، *زنان ایران در جنبش مشروطه*، تبریز: احیاء.
- نجفی قوچانی، محمد حسن (۱۳۶۲)، *سیاحت شرق*، تصحیح رمضانعلی شاکری، تهران: امیرکبیر.
- نجمی، ناصر (۱۳۶۴)، *طهران عهد ناصری*، تهران: عطار.
- واتسن، گرانت (۱۳۵۵)، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه (از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸)*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: سیمرغ.
- *وقایع اتفاقیه* (۱۳۶۱)، مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۳۲۲-۱۲۹۱، مصحح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: پیکان.
- ویشارد، جان (۱۳۶۳)، *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنا، تهران: نوین.
- ویلس، چالز جیمز (۱۳۶۳)، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ترجمه سید عبدالله، تهران: زرین.
- هاشمی، سید محمد (۱۳۲۵)، *مذاکرات مجلس شورای ملی*، دور دوم، ج ۳، تهران: مجلس.
- هدایت، مهدی قلی خان (۱۳۶۱)، خاطرات و خطرات، تهران: زوّار.
- هدایت، مهدی قلی‌خان (۱۳۶۲)، *گزارش ایران*، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران: نقره.
- همبلی، گاوین (۱۳۸۷)، «شهر سنتی ایران در دوره قاجار»، *همشهری*، س ۱۲، ش ۳۳۹۶، خرداد.
- ییت، چارلز ادوراد (۱۳۶۵)، *سفرنامه خراسان و سیستان*، ترجمه قدرت‌الله روشنی و مهرداد رهبری، تهران: یزدان.

- یین، رابرت کی (۱۳۷۸)، *طرح تحقیق و روش‌های موردپژوهی*، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: آینده پویان.
- Bahar, Sima (1983),"A Historical Background to the Women's Movement in Iran", *Women in Iran*, ed. Farah Azari (London: Ithaca), 170-89.
- Bharier, Julian (1971), *Economic Development in Iran 1900-1970*, London: Oxford University Press.
- Binning, Robert B. M. (1857), *A Journal of Two Years Travel in Persia, Ceylon*, etc, Vol. 2, London: WM. H. Allen and co.
- Esfandiari, Haleh (1997), *Reconstructed Lives, Women and Iran's Islamic Revolution*, Baltimore: John Hopkins University Press.
- Gilbar, Gad G. (1976), "Demographic Developments in Late Qajar Persia 1870-1906", *Asian and African Studies* 11, pp. 147-49.
- Janoski, T (1998), *Citizenship and Civil Society*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hawkes, Martin (1935), *Persia – Romance & Reality*, London: Nicholson & Watson.
- Marshall, T.H, (1950), *citizenship and social class*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Martin, Vanessa (2005), *The Qajar Pact: Bargaining, Protest and the State in Nineteenth-Century Persia*, London: New York: I.B. Tauris.
- Mangol Bayat-Philipp (1978), "Women and Revolution in Iran, 1905-1911", *Women in the Muslim World*, ed. Lois Beck and Nikki Keddie, Cambridge, MA :Harvard University Press.
- McElrone, Susynne (2005), "Nineteenth-Century Qajar Women in the Public Sphere: An Alternative Historical and Historiographical Reading of the Roots of Iranian Women's Activism", *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, Vol. 25 (2): 297–317.
- Nashat Guity (1983), "Women in Pre-revolutionry Iran: A Historical Overveiw", *Women and Revolution in Iran*, ed. Guity Nashat, 6, pp. 170-71.
- Oliver, D. and Heater, D (1994), *The Foundation of Citizenship*, London: Harvester wheatsheaf.
- Paydar, Parvin (1995), *Women and the Political Process in Twentieth-Century Iran*, New York: Cambridge University Press.
- Priscilla Soucek (2001), "Coining of the Qajars: A System in Coining Transition", *Iranian Studies* 34, pp 51-87.
- http://www.qajarwomen.org/ Harvard University.
- Sheean, Vinscent (1927), *The New Persia*, New York and London: The Century Co.
- Turner, Bryan S. (2001), "The Erosion of Citizenship", *British journal of sociology*, No S2, Issue No 2.